

هو العليم

ساعات و لحظات آخر حیات پیامبر اکرم ۱

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

امام شناسی، جلد ۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ کبیر، مفسر عظیم صاحب «مجمع البیان»: امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی - قدس الله نفسه - در کتاب نفیس و ممتع خود «اعلام الوری» گوید: علی بن ابیطالب علیه السلام سر رسول خدا را در دامن خود گذارد. رسول خدا بیهوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روی آورده در سیمایش نگاه میکرد و ناله مینمود و میگریست و میگفت:

وَ أبيض يستسقى الغمام بوجهه *** تمالأيتامى عصمة للأرامل

«او سپیدروئی است که از برکت سیمای او از ابر، باران طلب میشود. اوست ملاذ و پناه یتیمان،

و حافظ و پاسدار بیوه گان و ضعیفان.»

رسول خدا صلی الله علیه وآله چشمان خود را گشود و با آواز ضعیف و آرامی فرمود:

يا بُنَيَّةُ! هَذَا قَوْلُ عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ، لَا تَقُولِيهِ! وَلَكِنْ قُولِي: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ

قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ)

«ای نور چشمم، دخترکم! این سخن عمویت ابوطالب است، آن را مگو، ولیکن بگو: و نیست

محمد مگر فرستاده ای از جانب خدا که پیش از وی فرستادگانی آمده اند و گذشته اند، پس اگر بمیرد

و یا کشته شود آیا شما به همان جاهلیت و دوران بربریت پیش خود بازگشت میکنید؟!»

لحظات آخر عمر رسول خدا و وصیت به فاطمه علیها السلام

فاطمه گریه ای طولانی نمود. رسول خدا به او اشاره کرد که جلو بیا. فاطمه نزدیک پیامبر شد

و رسول خدا با او در پنهانی رازی گفت که چهره اش برافروخته و خوشحال شد.^۱ و در این حال که

دست راست امیرالمؤمنین علیه السلام در زیر حنک رسول خدا بود، رسول خدا جان داد و امیرالمؤمنین

علیه السلام نفس رسول خدا را که بیرون آمد به سوی چهره خود برده و صورت خود را با آن مسح

نمودند. و سپس جسد او را مستقیم و راست نموده و چشمانش را بهم نهادند، و ازارش را بر رویش

^۱ بخاری در «صحیح» خود، طبع بولاق ج ۶ باب مرض النبی از کتاب النبی ص ۱۰ با سند خود از عائشه روایت می کند

که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن مرضی که به رحلتش انجامید فاطمه علیها السلام را به نزد خود خواست و با او

در پنهانی راز گفت. فاطمه گریه کرد، و سپس او را خواند و با او در پنهانی راز گفت، و فاطمه علیها السلام خندید، و ما

از فاطمه علتش را جويا شدیم. فاطمه گفت: پیامبر به من در پنهانی گفت من در این مرض می میرم و من گریه کردم و

سپس به من در پنهانی گفت: من اولین کسی هستم از اهل بیت او که به دنبال او می روم و من خندیدم.

گسترده و مشغول امر تجهیزات از غسل و کفن او شدند .

چون از فاطمه علیها السلام پرسیدند: رسول خدا به تو چه گفت که غصه ات زدوده شد و خوشحال شدی؟! فاطمه گفت: پدرم به من خبر داد که: تو اولین کسی میباشی از اهل بیت من که به من ملحق میشود و بعد از من مدّت زیادی عمر نخواهی کرد تا به من میرسی. این خبر رسول خدا بشارتی بود برای من که مرا خوشحال نمود.^۱

در اینجا معلوم است که رسول خدا نمی خواهد فاطمه را از حقیقت و مفاد آن شعر راقی و عالی ابوطالب علیه السلام منع کند. میخواهد بفهماند که روزگار خطیری در پیش داری و به عقب برگشتگان از اسلام طبق این آیه تو را میکشند و حَقّت و حقّ شوهرت را غصب میکنند و همه آنها به بربریت و جاهلیت باز میگردند و تو و علی بن ابیطالب از شاکرین هستید و ذیل آیه **وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** برای شما خواهد بود.

چگونه متصور است رسول خدا دخترش را از شعر یگانه حامی و مُعین و ناصرش در مکه منع کند در حالی که خودش وقتی که یاد این شعر ابوطالب نمود به قدری فرحناک شد که از شدّت فرح خندید؟

اشعار ابی طالب در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

علی بن عیسیٰ اربلی در باب معجزات رسول خدا آورده است که: از جمله معجزات، آمدن باران است به دعای رسول الله صلی الله علیه و آله در وقتی که اهل مدینه را خشکی رسید، و از وی طلب باران کردند و شکایت به سوی او بردند. آن حضرت دعا فرمود، باران آمد به حدّی که ترسیدند خانه هایشان خراب شود.

دوباره از او خواستند تا دعا کند و باران بایستد. آن حضرت به خدا عرض کرد:

^۱ «إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۱۴۳ و این داستان را نیز شیخ مفید در «ارشاد» طبع حروفی اسلامیة سنه ۱۳۶۴، در ص ۱۷۳ ذکر نموده است. و ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۱۹۳، با سند خود از ابن عباس آورده است که چون سوره إذا جاء نصر الله و الفتح نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را طلب کردند و به او گفتند خبر مرگ من به من داده شده است. فاطمه می گوید: من گریه کردم، رسول خدا فرمود: گریه مکن چون تو اولین کسی هستی که به من ملحق می شوی! فاطمه می گوید: من خندیدم و رسول الله فرمود: «إذا جاء نصر الله و الفتح» و جاء اهل الیمن و هم أرقّ أفئدة و الایمان یمان، و الحکمة یمانیه. «زمانی که نصرت و ظفر خداوند بیاید...» و در این حال اهل یمن بیایند که ایشان دارای عواطف لطیف هستند و ایمان از مردم یمن است و حکمت از ناحیه یمن می باشد «تو حاضر برای ارتحال به سوی خدایت باش، و با حمد و ستایش پروردگارت تسبیح گوی که حقّاً او بسیار قبول کننده توبه و رجعت به سوی اوست.»

اللَّهُمَّ حَوَالِنَا وَلَا عَلَيْنَا. فَاسْتَدَارَ حَتَّى صَارَ كَالْإِكْلِيلِ وَالشَّمْسُ طَالَعَةً فِي الْمَدِينَةِ، وَالْمَطَرُ يَجِيءُ عَلَيَّ مَا حَوْلَهَا. يَرَى ذَلِكَ مُؤْمِنُهُمْ وَكَافِرُهُمْ.

«بار پروردگارا، این باران بر اطراف ما بیبارد نه بر ما. در این حال ابرها کنار رفتند و به صورت دایره ای شکل همچون تاج اطراف مدینه را احاطه کردند، و در مدینه خورشید درخشان بود، و در حومه مدینه باران میبارید. و این داستان را مؤمن و کافر مشاهده نمودند.»

در این حال رسول خدا خندید و گفت لِلَّهِ دَرُّ أَبِي طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا قَرَّتْ عَيْنَاهُ.

«خدا رحمتش را بر ابوطالب بریزد، اگر زنده بود چشمانش خنک و روشن میشد.»

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام برخاست و گفت: یا رسول الله! گویا مراد تو این

شعر ابوطالب بوده است:

وَ أبيضٌ يَسْتَسْقَى الْعَمَامَ بِوَجْهِهِ *** تِبَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

يَطُوفُ بِهِ الْهَلَاكُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** فَهُمْ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ وَ فَوَاضِلٌ^۱

«او سپیدروئی است که از برکت سیمای او از ابرها طلب باران میشود و اوست پناه و ملجأ یتیمان

و پاسدار و محافظ ضعیفان و مستمندان و بیوه گان. تمام آل هاشم از مردمان مستمند و از دست رفته

به گرداگرد وجود او دور می‌زنند، و از ناحیه برکات او از نعمت‌ها و بهره‌های سرشار متمتع میگردند.»

بخاری در «صحیح» خود از عبدالله بن عمر تخریح کرده است که او گفت: چه بسا از اوقات به

یاد می‌آورم گفتار ابوطالب را در حالی که من نظر میکردم به چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله که

بر فراز منبر باران می‌طلبد و هنوز از منبر فرود نیامده بود که از ناودانهای مدینه از هر سو، آب فراوان

میریخت:

وَ أبيضٌ يَسْتَسْقَى الْعَمَامَ^۲ بِوَجْهِهِ *** تِبَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ^۳

^۱ کشف الغمّة «طبع سنگی، ص. ۹.

^۲ در «جامع الشواهد» گوید: غمام منصوب است به نزع خافض. یعنی من الغمام - انتهى. و بنابراین بوجه نائب فاعل برای فعل مجهول يستسقى خواهد شد.

^۳ شرح شواهد المغنی «جلال الدین سیوطی، ج ۱، ص. ۳۹۸ باید دانست که ابن هشام صاحب کتاب «مغنی اللیب» این بیت را در مغنی در باب اول حرف رُبْ آورده است و گفته است که: و أبيضٌ در اینجا مجرور است به ربّ محذوف یعنی و ربّ ابيض. و ربّ در اینجا به معنای تقلیل است. و بر همین نهج در «جامع الشواهد» این بیت را با ضمیمه دو بیت ذکر کرده است. اما سیوطی در «شرح شواهد مغنی» گوید: أبيضٌ در اینجا منصوب است بنابر عطف بر گفتار سیداً

و بیهقی در «دلائل النبوة» از انس روایت کرده است که: يك مرد اعرابی به حضور رسول خدا آمده و گفت: مَا لَنَا بَعِيرٌ يَنْطَأُ وَلَا صَبِيٌّ يَصِيحُ «دیگر از شدت خشکسالی در میان ما شتری نمانده است که بتواند به صحرا رود و کودکی نمانده است که گریه و صدا کند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفتند و دست های خود را بلند نموده، عرضه داشتند

:

اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا، مَرِيًّا مَرِيعًا، غَدَقًا طَبَقًا، عَاجِلًا غَيْرَ رَاجِتٍ^۱، نَافِعًا غَيْرَ ضَارٍ!

«بار خدایا! باران عام و شامل خود را بر ما ببار که ما را سیراب کند، باران فراوان و حاصل دهنده

آباد کننده، سرشار و شیرین، فراگیر و گسترده، فوری و بدون درنگ، و سودمند بدون ضرر.»

هنوز رسول خدا دستهای بالا برده خود را تا گردن خود پائین نیاورده بود که ابرهای پشت سر

هم در آسمان پیدا شدند و چنان بارانی آمد که آمدند و با صَجَّه و التماس میگفتند: الغَرَقُ الغَرَقُ «در سیلاب آب غرق خواهیم شد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله به طوری خندید که دندانهای کرسی اش ظاهر شد و فرمود:

لِلَّهِ دَرٌّ أَبِي طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا قَرَّتْ عَيْنَاهُ. مَنْ يَشِدُّنَا قَوْلَهُ؟!

«خداوند رحمت سرشار و فائض خود را بر ابوطالب بریزد، اگر زنده بود دو چشمانش روشن

میشد. کیست که اینک سخن او را برای ما انشاد کند؟!»

علی علیه السلام برخاست و گفت: یا رسول الله! گویا شما منظورتان این اشعار اوست که

میگوید:

وَ أبيضٌ يَسْتَسْقِي العَمَامَ بِوجهِهِ * * * تَهَالُ اليَتَامَى عِصْمَةً لِلأَرَامِلِ

يُلُوذُ بِهِ الهَلَاكُ مِنَ آلِ هَاشِمٍ * * * فَهَمُّ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ وَ فَوَاضِلِ^۳

و مجرور نیست به رب محذوف، و او در اینجا او عطف است نه او رب. و از کسانی که متوجه این امر شده اند یکی دمامینی است و یکی ابن حجر در شرح بخاری - (انتهی). أقول: این کلام وقتی تمام است که سیداً در بیت قبل از بیت و ابيض بوده باشد و اما بنا بر فرض بعد بودن همان طور که از عبارات سیوطی پیداست تمام نیست.

^۱ در «أمالی» مفید: يَنْطَأُ است، و أَطَّ الإِبِلُ: حَنْت. یعنی ناله کرد.

^۲ در «أمالی» مفید: غير راث است، و راث: أَبْطَأ. یعنی تأخیر کرد.

^۳ شرح شواهد المغنی «سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۸.

و نیز سیوطی گوید: این بیت از قصیده ابوطالب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن مدح میکند، و دشمنی و عداوت قریش را با او توصیف میکند، و اوّل آن این است:

وَلَمَّا رَأَيْتُ الْقَوْمَ لَا أُدِّ فِيهِمْ * * * وَقَدْ قَطَعُوا كُلَّ الْعُرَى وَالْوَسَائِلِ

«و چون من دیدم که در میان قبیله قریش و اولاد عبدمناف یک نفر نیست که با محمد دوست یگانه باشد و قریش تمام دستاویزهای یگانگی را بریده اند و جمیع اسباب اتصال و پیوند را گسیخته اند...»

تا می‌رسد به این ابیات که می‌گوید:

كَذَبْتُمْ وَبَيْتَ اللَّهِ نُبِرَى مُحَمَّدًا * * * وَلَمَّا نَطَاعَنْ حَوْلَهُ وَنُتَاضِلِ
وَنُسَلِمُهُ حَتَّى نُصَرِّعَ حَوْلَهُ * * * وَنَذْهَلَ عَنَّا أَبْنَانَنَا وَالْحَلَائِلِ

«سوگند به بیت الله الحرام که شما دروغ می‌گوئید که بتوانید ما را وادار کنید که محمد را مقهور و ذلیل نموده و ما برای حفظ و مصونیت او با تیرهای خود پیوسته گرداگرد او نگردیده و تیر و نیزه نزنیم و با تیرها و کمانهای خود به دفاع برنیامده و آنچه را که در ترکش داریم به سوی شما پرتاب ننمائیم!»
و دروغ می‌گوئید که بتوانید ما را مجبور کنید که او را به شما تسلیم نمائیم و ما برای پاسداری و نگهداری او آغشته به خون در خاک نیفتیم، و فرزندان و زنهای خود را در راه او فراموش ننمائیم!»
تا میرسد به این بیت که میگوید:

وَمَا تَرَكَ قَوْمٍ لَا أَبَا لَكَ سَيِّدًا * * * يَجُوطُ الدَّمَارَ فِي مَكْرٍ وَنَائِلِ^۱

«ای بی پدران! سبب آن چیست که قومی و گروهی سید و سالار خود را ترك کرده اند؟ سید و سالاری مثل محمد که پیوسته متعهد در حمایت و حفظ حقوق ذوی الحقوق و ذوی الحمایات است، در مّرات عدیده و کرات کثیره، در کارهای معروف و پسندیده؟!»

و علامه امینی پس از دو بیت: وَ أَيْبُضُ، وَ يَلُودُ بِهِ الْهَلَاكُ این بیت را هم اضافه دارد:

وَمِيزَانَ عَدْلٍ لَا يَخِيْسُ شَعِيرَةً * * * وَوَرَانَ صِدْقٍ وَزُنْهُ غَيْرُ هَائِلِ^۲

^۱ شرح شواهد المغنی «سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۵ تا ص ۳۹۸.

^۲ الغدير «ج ۷، ص ۳۴۶ از «شرح صحیح بخاری» قسطلانی، ج ۲، ص ۲۲۷، و المواهب اللدنیة «ج ۱، ص ۴۸، و الخصائص الكبرى» ج ۱، ص ۸۶ و ۱۲۴، و «شرح بهجة المحافل» ج ۱، ص ۱۱۹، و «السيرة الحلبیة» ج ۱، ص ۱۲۵، و

«محمد ترازوی عدلی است که به قدر وزن یک دانه جو انحراف ندارد و میزانگر راستینی است که وزن او صحیح بوده و به هیچ وجه در آن جای نگرانی نیست.»

از این مطالب روشن میشود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت ابوطالب کمال علاقه را داشته است، و به شعرش کمال توجه و عنایت را داشته است، اما در این وهله و مرحله خطیر، رسول خدا در بستر مرگ وقایعی را مشاهده میکند که به قدری نگران کننده است که شعر ابوطالب فراموش میشود.^۱

آیا خطری از آن بالاتر متصور است که به رسول خدا نسبت هذیان و یاهو گوئی دهند؟ و برای ریاست و زعامت بر مسلمین، ولیّ والای دین: علی مرتضی سیدالوصیین را که یکی از دو ثقل است، خانه نشین کنند؟ و چون رسول خدا کتف و دوات میخواهد تا امر علی را محکم کند، و وصایتش را - گذشته از خطبه ها و خطابه های شفاهی - اینک با دستور اکید کتباً به مردم اعلان نماید، او را منسوب به یاهو سرائی و هذیان گوئی نمایند؟ و با بلند کردن صدا به کفاناً کتابُ الله و ایجاد مغلظه و هیاهو و اضطراب، جنجال به راه اندازند؟ و رسول خدا را آزرده و دل شکسته نمایند، تا در پی بیست و سه سال تحمّل نبوت الآن با یک دنیا غم و غصّه، و اندوه و حُزن رخت از جهان بریندد؟

امر رسول خدا به سد ابواب و آوردن کاغذ و قلم برای نوشتن وصیت

میرخواند که خود سنی مذهب است در کتاب «روضه الصفا» آورده است که: اُمّ سَلَمَة گوید که: رسول الله در حین مرض، عصابه ای بر سر مبارک بسته، بر بالای منبر رفت و نخست جهت شهدای احد آمرزش طلبید، بعد از آن فرمان داد که ابواب بیوت اصحاب را که به طرف مسجد مفتوح بود مسدود گردانند، الا در خانه علی. و فرمود که: مرا از صحبت او گریز نیست و او را از صحبت من.

«السيرة النبوية» زینی دحلان در حاشیه حلبیه، ج ۱، ص ۸۷، و «طلبة الطالب» ص ۴۲.

^۱ و شاهد و دلیل روشن بر آنکه منظور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از خواندن شعر ابوطالب و خواندن این آیه، عطف توجه مسلمین را به ارتداد و کفر صحابه ریاست طلب بوده است، آنست که در قرآن کریم آیات بسیاری در مقام و شأن و عظمت پیغمبر و مؤمنین واقعی وارد شده است مثل آیه ۲۹، از سوره ۴۸: فتح: محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرِيَهُمْ رُكْعًا سُجْدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيَمَاهُمْ فِي وَجْهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ - تا آخر آیه، و مثل آیه ۲ از سوره ۴۷: محمد صلی الله علیه و آله: والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم. در این صورت چه داعی برای رسول خدا بود که از خواندن این آیات صرف نظر کند و آیه ای را که دلالت بر ارتداد و کفر اصحاب پس از رحلت خود می کند، بخواند؟

عمر گفت: یا رسول الله! مرا رخصت فرمای تا آن مقدار سوراخی بگذارم که برون آمدن تو را از خانه به مسجد از آن شکاف ببینم!
حضرت تجویز این معنی فرمود. یکی از یاران گفت: یا رسول الله! مراد به فتح ابواب چه بود؟
و سبب مسدود ساختن آنها چیست؟
پیغمبر فرمود که: نه گشادن به فرمان من بود و نه بستن.

(تا آنکه گوید:) علماء سیر روایت کرده اند که: در زمانی که مرض رسول الله اشتداد یافت و اصحاب در حجره همایون او مجتمع بودند فرمود که: دوات و صحیفه را بیاورید تا از جهت شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. ایشان اختلاف کردند. بعضی گفتند که آنچه فرموده بدان عمل باید کرد، و برخی گفتند که: آیا این سخنان مثل آن سخنانی است که در شدت مرض گویند، یا از سرجد میگوید؟ عمر گفت: درد و آلم بر رسول الله مستولی شده و قرآن در میان ماست که ما را پسندیده است. و جمعی با عمر در این باب اتفاق کردند و زمهرای بر مخالفت اصرار نمودند و گفتند: آنچه فرمود حاضر باید کرد؛ و مهم به خصومت و نزاع انجامیده، در مجلس همایون اصوات مرتفع شده و اختلاف از حد اعتدل تجاوز نمود.

پس حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود که: برخیزید از پیش من که لایق نیست منازعت در حضور هیچ پیغمبری! و معذک گفت: سه وصیت میکنم شما را: یکی آنکه مشرکان را از جزیره عرب إخراج کنید! دیگر آنکه وفود عرب که نزد شما آیند، ایشان را جوایز و صیلات بدهید چنانچه من به آن جماعت میدادم.

سلیمان این حکایت را از سعید بن جبیر روایت کرده و میگوید: نمیدانم که وصیت سیم را سعید بن جبیر مصلحت گفتن ندید، یا آنکه گفت و عناکب نسیان در خاطر من تنید؟
ابن عباس گوید: مصیبت عظیم آن بود که بعضی از اصحاب نگذاشتند که رسول الله وصیت نامه نویسد.^۱ (تا آنکه گوید:)

^۱ تمام مطالب میرخواند را در اینجا که در «روضه الصفا» است خواند میر در «حبیب السیر» ج ۱، ص ۴۱۹ آورده است. و نیز گوید: عقیده علمای شیعه آن است که سبب عدم رضای اصحاب به تحریر آن کتاب، آن بود که رسول صلی الله علیه و آله میخواست که در باب ولایت امیرالمؤمنین علی- کرم الله وجهه - وصیت نامه ای قلمی گرداند و این دو بیت که در «کشف الغمّة» ثبت شده مشعر به این معنی است. شعر
أوصی النبی فقال قائلهم
قد ضلَّ یهجر سید البشر

أمیر المؤمنین علی علیه السلام گوید که: پیغمبر در مرض موت وصیت فرمود و چون از آن امر فارغ گشت سوره **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ** نازل شد. گفتم: یا رَسُولَ اللَّهِ! این وصیت به وصیت وداع کنندگان مینماید!

فرمود: آری ای علی! دل من از این عالم به تنگ آمده. آنگاه تکیه کرده، لحظه ای چشم بر هم نهاد و چون بیدار شد گفت: ای جبرئیل! مرا دریاب و به وعده ای که نموده ای وفا نمای! بعد از آن مرا پیش خود طلبید و سر مبارک برکنار من نهاد و رنگ رخسار همایونش متغیر گشت، و جبین مُبِینش غرق عرق شد.

حزن و اندوه فاطمه علیها السلام در رحلت پدر

فاطمه که این حالت مشاهده کرد از بی طاقتی برجست، و دست حسن و حسین گرفته افغان برآورد که: یا أَبَتَاهُ بعد از این بر حال دختر تو فاطمه نظر مرحمت که اندازد؟! و به تیمار فرزندان تو حسن و حسین که پردازد؟! و به صیانت طبقات اُمم که از اطراف آفاق بیایند که اهتمام نماید؟! یا أَبَتَاهُ جان من فدای تو باد! وای بر گوش من که گفتار شیرین تو را نشنود و چشم من رخسار رنگین تو را نبیند!

حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله چون نوحه و زاری فاطمه را شنید، دیده ها بگشاد و او را نزد خود آواز داد، دست مبارک بر سینه فرزند ارجمند خود نهاده فرمود: بار خدایا، فاطمه را صبری کرامت فرمای! بعد از آن فرمود: ای فاطمه بشارت باد تو را که پیش از همه به من خواهی پیوست!

علی علیه السلام گوید: گفتم که: فاطمه خاموش باش و نمک بر جراحت رسول الله مپاش! آن سرور فرمود که: بگذار آب چشم خود بر پدر خویش بریزد! بعد از آن دیده های خسته بر هم نهاد. فاطمه با حسن و حسین گفت: برخیزید و پیش پدر مهربان خویش آئید! شاید که شما را نصیحتی کند که موجب آرام دل شما شود. و دو قرّة العین به قول مادر نزد رسول الله آمدند، حسن گفت: ای پدر مصابرت بر مفارقت تو چگونه توان نمود؟! و راز خاطر پریشان پیش که توان گشود؟! و بعد از تو به مراسم مهربانی من و برادر و پدرم که پردازد؟!...

علی بن ابیطالب گوید که: من از بی طاقتی گریان شدم...!

وادی أبابکر أصاب و لم
۱ سلیم بن قیس در کتاب خود طبع سوّم نجف ص ۲۱۳ از ابن عباس آورده است که از علی علیه السلام حدیثی شنیدم که معنی و مفادش را نفهمیدم. شنیدم که می گفت: ان رسول الله أسرّ إلیّی فی مرضه و علّمنی مفتاح ألف باب من العلم

رسول خدا به عائشه فرمود که: ای عائشه بر شما باد که کنج خانه های خویش بنشینید، و دست در عروة الوثقی صبر و ستر و صیانت زنید چنانچه حق تعالی می فرماید: **(وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ)** « و در خانه های خود مستقر باشید! »

این سخن گفته، چنان گریست که از آب دیده آن حضرت آتش مصیبت در کانون همگان اشتعال یافت. اُمّ سَلَمَه گفت: چون مجموع جرایم تو مغفور است، سبب این گریه از چیست؟! فرمود: **إِنَّمَا بِكَيِّتُ رَحْمَةٍ لِّأُمَّتِي**؛ یعنی گریه من جز برای اُمّت نیست، بعد از آن فاطمه را بشارت داد. فاطمه پرسید که: در روز فَرَجِ أَكْبَرِ تو را کجا یابم؟! آن حضرت جواب داد که: بر در جَنّت در زیر لواءِ الْحَمْدِ مرا دریابی، در آن زمان که من از رحمت رحمن به استغفار جرایم اُمتان مشغول باشم...

عِزْرَائِيلُ به صورت اعرابی به در حجره همایون رسول الله به ایستاد و گفت: **السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ!** رخصت می فرمائید که در آئیم که رحمت خدا بر شما باد؟! در آن حین فاطمه زهراء بر بالین آن حضرت نشسته، جواب داد که: رسول الله به حال خود مشغول است و اکنون ملاقات با او میسر نیست.

بار دیگر **مَلَكُ الْمَوْتِ** رخصت طلبیده جواب اول شنید. در بار سیم آواز خویش چنان بلند

یفتح کلّ باب ألف باب. و انّی لجالس بذی فار فی فسطاط علیّ و قد بعث الحسن و عمّاراً یستفران النّاس اذ اقبل علیّ علیه السلام فقال: یابن عباس! یقدّم علیک الحسن و معه أحد عشر ألف رجل غیر رجل او رجلین. فقلت فی نفسی: إن کان كما قال فهو من تلك الألف باب. فلما أظننا الحسن بذلك الجند استقبلت الحسن، فقلت لکاتب الجیش الذی معه أسماؤهم: کم رجل معکم؟ فقال: أحد عشر ألف رجل غیر رجل او رجلین.

«رسول خداصلی الله علیه وآله در مرض خود با من به پنهانی راز گفت و هزار باب علم بر من گشود که از هر یک آنها هزار باب گشوده می شود. من در ذی قار در خیمه علی نشسته بودم و این هنگامی بود که حسن و عمّار را فرستاده بود تا مردم را برای جنگ با معاویه حرکت دهند. در این حال علی آمد و گفت: ای ابن عباس! حسن اینک بر تو وارد می شود و با او یازده هزار مرد غیر از یکی یا دو نفر می باشد. من با خود گفتم: این جیش اگر طبق سخن او باشد، بدون شک از همان هزار باب از علم است. چون حسن با آن سپاه وارد شد من به استقبالش رفتم و از لشگرنویس که مأمور نوشتن اسامی سپاه بود پرسیدم چند تن با شماست؟! گفت: یازده هزار نفر غیر از یکی یا دو نفر.»

۱ آیه ۳۳ از سوره ۳۳: **أحزاب: ۳۳** و **قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى**. «و در خانه های خود متمکن و مستقر گردید و مانند دوران جاهلیت با خود آرایی بیرون مشوید.» این آیه خطاب به زهای رسول خداصلی الله علیه وآله است و رسول خدا با نصیحت به عائشه اشاره می فرماید که تو را با جنگ جَمَل و شتر سواری در میدان جنگ به عنوان سر کرده سپاه چکار؟! ای زن در خانه خود بنشین و بر اساس شهوت و حبّ ریاست و کینه دیرینه با علی علیه السلام از قعر خانه خود بیرون مشو!

برداشت و رخصت طلبید که هر که در منزل مقدّس بود از هیبت آن بر خویش بلرزید. در آن اثناء حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که بیهوش شده بود، به حال خود بازآمده، چشمهای مبارک باز کرده استفسار نمود که: چه میشود؟! صورت واقعه معروض داشتند. فرمود که: ای فاطمه! دانستی که با که سخن میکردی؟! جواب داد که: الله و رَسُوْلُهُ اَعْلَمُ. فرمود که: این مَلَكُ الْمَوْتِ است هَادِمُ اللَّذَاتِ است و قاطع آرزوها و متمنیات است، مفرّق جماعات، بیهو کننده زنان و یتیم سازنده فرزندان.

فاطمه که این حدیث استماع نمود گفت: يَا مَدِيْنَتَا! خَرِبَتِ الْمَدِيْنَةُ «ای وای بر شهر مدینه؛ شهر مدینه خراب شد.»

آنگاه رسول خدا دست فاطمه را گرفته بر سینه مبارک خویش ضمّ نمود، و زمانی ممتدّ چشمهای خود نگشود چنانچه حاضران تصوّر کردند که مرغ روحش بر فراز کنگره عرش پرواز نموده. فاطمه سر در پیش گوش آن سرور برده گفت: يَا اَبْتَا! هَيْجَ جَوَابِي نَشْنِيْد. گفت: جان من فدای تو باد! به حال من نظر کن و یک سخن با من بگوی!

حضرت مقدّس نبوی چشمها باز کرده فرمود: ای دختر من! گریه را موقوف دار که حَمَلَه عرش بر بُكَاء تو میگیرند و به دست خود قطرات عبرات از رخسار آن فرزند ارجمند پاک کرد و در تسکین خاطر فاطمه زهراء کوشیده او را بشارتها داد و گفت: بارخدایا وی را در فرقت من صبر کرامت فرمای! و با وی گفت: چون روح مرا قبض کنند بگوی: **﴿اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاْجِعُوْنَ﴾** ای فاطمه هر مصیبتی که به کسی رسد در برابر آن عوضی خواهد یافت.

فاطمه گفت: یا رسول الله! کدام کس و کدام چیز تو را عوض تواند بود؟! بعد از آن، حضرت باز دیده های مبارک بر هم نهاده، فاطمه گفت: وَاكْرَبَا! رسول الله فرمود که: هیچ کَرْب و غم بعد از این بر پدر تو نخواهد بود. یعنی اندوه و پریشانی که بر افراد انسان روی مینماید به واسطه تعلّقات جسمانی است و اکنون قطع علائق بشریت دست داد، ندای **﴿اِرْجِعِيْ اِلَى رَبِّكَ رَاْضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾** به گوش جان رسید. جان نازنین به جوار رحمت ربّ العالمین خواهد شتافت. همه رُوْح و ریحان و جنّت و نعیم مشاهده گشت، هیچ حسرت و اندوه و اَلْمُ باقی نخواهد ماند.^۱

^۱ بیان علامه سید شرف الدین در فضیلت حضرت زهرا (ع)

آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب ارزشمند خود «النصّ و الاجتهاد» طبع دوم ص ۹۳ تا ص ۹۵ در متن و تعلیقه مطالبی آورده است که حاصلش این است: أولاً فاطمه زهراء سلام الله عليها هموزن و هم مقام حضرت مریم دختر عمران

است به دلالت نصوص صریحه در اخبار متظافره صحیحه، از جمله روایتی است که ابن عبدالبر در «استیعاب» و غیر او از اعلام صاحب نظران عامه آورده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدن فاطمه علیها السلام در حالی که فاطمه مریض بود به عبادت رفت و فرمود: ای نور چشم من! ای دخترک من! حالت چطور است؟! فاطمه گفت: دردناکم و علاوه طعامی ندارم که بخورم. رسول خدا فرمود: ای دخترکم! آیا راضی نیستی که سیده و سرور و سالار زنان جهانیان باشی؟! گفت: ای پدر جان! پس مریم بنت عمران کجاست؟! فرمود او سید و سالار زنان عالم خود است و تو سید و سرور زنان عالم خودت هستی! آگاه باش که من تو را به شوهری دادم که او سید و سالار است در دنیا و آخرت - تا آخر روایت. ثانیاً فاطمه سلام الله علیها از مریم افضل است و افضلیت او بر مریم نزد ائمه عترت طاهره و اولیاء آنها چه از امامیه و غیر امامیه مسلم است. و بر افضلیت وی بر سایر زنان حتی سیده مریم بسیاری از محققین اهل سنت و جماعت تصریح کرده‌اند مانند تقی سبکی، و جلال سیوطی، و بدر، و زرکشی، و تقی مقریزی، و ابن ابی داود، و مناوی بنابر آنچه علامه نهبانی در کتاب «الشرف المؤید» در فضایل زهراء ص ۵۹ آورده است. ثالثاً فاطمه و مریم و خدیجه و آسیه افضل زنان اهل بهشتند. و این خبر را امام أحمد از حدیث ابن عباس در ص ۲۹۳ از ج ۱ «مسند» خود آورده و أبو داود در ترجمه خدیجه از «استیعاب» و قاسم بن محمد در ترجمه زهراء ایضاً از «استیعاب» روایت نموده است رابعاً فاطمه و آن سه زن بزرگوار سیده و بهترین زنان جهانیان هستند. این خبر را ابو داود در ترجمه خدیجه با اسناد خود به انس در «استیعاب» آورده است. و عبدالوارث بن سفیان در ترجمه زهراء و خدیجه ایضاً در «استیعاب» روایت کرده است. خامساً فاطمه سیده زنان مؤمنین و یا سیده زنان این امت است. و این خبر را بخاری در ص ۶۴ از جزء ۴ از «صحیح» خود و مسلم در باب فضایل زهراء از جزء دوم از «صحیح» خود، و ترمذی در «صحیح» خود، و صاحب «جمع بین صحیحین» و صاحب «جمع بین صحاح سته» و امام أحمد از حدیث زهراء ص ۲۸۲ از جزء ششم از «مسند» خود، و ابن عبدالبر در ترجمه زهراء از «استیعاب» خود، و محمد بن سعد در ترجمه زهراء از جزء هشتم از «طبقات» خود، و ایضاً در «طبقات» در باب ما قاله النبی فی مرضه، در مجلد ثانی آورده‌اند. و ما اینک این خبر را با لفظ بخاری در آخرین ورقه از کتاب استیذان از جزء چهارم از «صحیح» او در اینجا می‌آوریم: حدیث کرد برای ما موسی از ابو عوانه از فراس از عامر از مسروق که گفت: اُم المؤمنین عائشه برای ما روایت کرده و گفت: ما همگی زنان پیغمبر در نزد او جمع بودیم و هیچ یک از ما نبود که نباشد. در این حال فاطمه روی آورد و سوگند به خدا که راه رفتنش عین راه رفتن رسول خدا بود. رسول خدا چون وی را دید، مرحبا گفت: آنگاه در طرف راست و یا چپ خود بنشانند. و سپس با فاطمه به طور پنهانی راز گفت. فاطمه گریه شدیدی کرد. چون رسول خدا وی را گریان یافت، برای بار دوم راز گفت و فاطمه بخندید. من از میان زن‌های رسول خدا به او گفتم: رسول خدا از میان ما همه زنان تو را اختصاص به راز داده است و در عین حال گریه می‌کنی؟ چون رسول خدا برخاست، من از او پرسیدم: رازی که به تو گفت چه بود؟! فاطمه گفت: من راز رسول خدا را افشا نمی‌کنم! چون رسول خدا رحلت نمود من به او گفتم: به حقّی که من بر تو دارم، رازی که به تو گفت، چه بود؟! فاطمه گفت: اینک من به تو می‌گویم. اما رازی را که در مرتبه اول گفت آن بود که جبرئیل در هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه می‌داشت و در این سال دو بار عرضه داشته است و من چنین می‌دانم که اجل من نزدیک شده است، پس ای فاطمه خود را به خدا بسپار و صبر را پیشه کن، زیرا که من سلف خوبی بودم و برای تو هستم! فلذا من گریه کردم گریه‌ای را که تو دیدی. رسول خدا چون مرا گریان دید برای مرتبه دوم به من راز گفت و چنین فرمود: یا فاطمه

میرخواند مطلب را دنبال میکند تا میرسد به اینجا که: چون رسول خدا را دفن کردند و جمله یاران از سر خاک برگشتند نخست به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمده، شرائط تعزیت بجای آوردند.

قرّة العین رسول اللّٰه از ایشان پرسید که: پیغمبر را دفن کردید؟! جواب دادند که: آری! فرمود که: چون از دل خود رخصت یافتید که خاک بر آن حضرت پاشیدید؟! آخر او نَبیّ الرَّحْمَةِ بود! گفتند: ای دختر رسول خدای! خاطر ما نیز از این صورت ملول و محزون است، اما نسبت به حکم باری سبحانه و تعالی جز انقیاد امر تصوّر نمیگردد.

و در «مَقْصَدِ أَقْصَى» مذکور است که: فاطمه هر ساعت در روی حسن و حسین نگاه میکرد و بر یتیمی خود و نامرادی فرزندان خویش ناله و آه میکرد، به طوری که آتش از دل خویش می انگیخت و خون دل از دیده مردم میریخت، همه احباب و اصحاب به موافقت ایشان می گریستند و در مخاطبه خواجه کاینات و خلاصه موجودات این ابیات می خواندند:

ای خواجه! زین شکسته دلان تاچه دیده‌ای *** کز ما رمیده جای دگر آرمیده‌ای؟

نشناختیم قدر تو ای سایه خدای *** ان روی سایه از سر ما درکشیده‌ای

این تنگنای فرش چو در خور تو نبود *** تو مرغ آشیانه قدسی! غریب نیست

بی بدرقه به کوی وصالش گذشته‌ای *** بی واسطه به حضرت خاصش رسیده‌ای

تو مرغ آشیانه قدسی! غریب نیست *** گرباز ازین قفس سوی گلشن پریده‌ای

ما را شمامه‌ای بفرست ای گل امید *** زان شمه کز ریاض حقایق شنیده‌ای

در کام جان تشنه دلان جرعه‌ای بریز *** زان خمر بی خمار که از حقّ چشیده‌ای^۱

اهمیت مقام ولایت و جانشینی رسول خدا

باری گرفتاری و شدّت حال رسول خدا در مرض مرگ، عمده به واسطه رحمتی بود که بر مسلمین داشته و اُمّت را بدون حامی و سرپرست میدیده و نقشه‌های از پیش طرح شده برای به عزّلت درآوردن و خانه نشین نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام و بدون امام و ولی گذاردن اُمّت را خوب ادراک

الأتراضین أن تکونی سیده نساء المؤمنین، او نساء هذه الأمة؟! و من خندان شدم. باید دانست که این دو روایت را سید شرف‌الدین در کتاب دیگر خود که به نام «الکلمة الغراء» است در ص ۲۴۲ و ص ۲۴۳ ایضاً آورده است.

^۱ روضة الصفا» طبع سنگی، جلد دوم، باب رحلت رسول خداصلی اللّٰه علیه وآله. و نیز خواند میر در «حبيب السیر» ج ۱، ص ۴۱۹ تا ص ۴۲۲ حالات آن حضرت را در ایام مرض موت ذکر کرده است.

میکرده و میدانسته است.

پیامبر مانند آفتاب روشن ملاحظه مینموده است که: بقاء و پاسداری نبوت خویشتن و برقراری و استحکام قرآن فقط منوط و مربوط به وجود علی بن ابیطالب است، و اینک سران و سرشناسان با نقشه‌های مرموز کمر بسته اند تا این درخت را از ریشه برکنند و خود در مقام و مسند امامت بنشینند. و وای به حال اُمّت بخت برگشته اگر شخص غیر بصیر و مَطَّلَع، زمام امورشان را به دست گیرد، و در این گلستان نور و وحدت و عرفان و معرفت بخواهد زاغ و زغن برشاخسار بلبل قرار گیرد و طوطی شکرخای بوستان علم و درایت و بصیرت در کنج قفس با بال و پر شکسته زندانی گردد، و جلادان و صیادان تیغ بر کف به نام یار و حامی و معین و ناصح و دلسوز و حمیم بر آریکه امر و نهی و حکومت تکیه زده و نبوت را به حکومت و ریاست ظاهری تبدیل کنند.

أبو بکر و عُمَر و عُثْمَان و عُبَیْدَةَ بن جَرَّاح و مُغِیْرَةَ بن شُعْبَةَ و أُسَیْدِبن حُضَیْر و خَالِدِبن ولید و قُتَیْبِبن عُمَیْر و سالم مولی ابی حذیفه از افراد معروفی بوده‌اند که برای درهم کوبیدن نور ولایت، دیوانه وار سر از پا نشناختند.^۱

^۱ شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة‌المدرّسین ص ۴۹ و ص ۵۰ با سند متصل خود روایت می‌کند از مروان بن عثمان که گفت: چون مردم با ابوبکر بیعت کردند علی علیه السلام و زبیر و مقداد داخل خانه فاطمه علیها السلام شدند و از خروج امتناع نمودند. عمر بن خطاب گفت: اضرّوا علیهم البیت ناراً «خانه را بر سرشان آتش زنید». زبیر با شمشیر بر آنها خروج نمود. ابوبکر گفت: علیکم بالکلب «این سگ را بگیرید». همه متوجه زبیر شدند پای زبیر بلغزید و روی زمین افتاد و شمشیر از دستش رها شد. ابوبکر گفت: شمشیر را به سنگ بزنید، آنقدر آن را به سنگ زدند تا شکست. و علی بن ابیطالب علیه السلام از منزل بیرون آمده و به سمت عالیه روان شد (نواحی اطراف مدینه را از قراء و قصبات تا برسد به تهامه از جانب نجد عالیه گویند و اطراف پائین تر از آن را سافله نامند). در راه او را ثابت بن قیس بن شماس دیدار کرد و گفت: ما شأنک یا أباالحسن؟! «وضعیت چطور است ای أباالحسن؟!». حضرت فرمود: أَرَادُوا أَنْ یَحْرِقُوا عَلَیَّ بیتی و ابوبکر علی المنبر یبایع و لایدفع عن ذلک و لاینکره! «خواستند خانه ام را بر سرم آتش زنند، و ابوبکر بر روی منبر است و مردم با او بیعت می‌کنند، و از آتش زدن خانه منعی نمی‌نماید و آن را ناپسند نمی‌دارد!» ثابت بن قیس به حضرت گفت: لاتفارق کَفَی یدک حتی أقتل دونک! «من دستم را از دست تو جدا نمی‌کنم تا در نصرت تو کشته شوم!» هر دو به مدینه برگشتند که دیدند فاطمه علیها السلام در خانه خود ایستاده است و خانه خالی است و هیچ یک از آن قوم در منزل نیست و می‌گفت: لاعهد لی بقوم اسوأ محضراً منکم، ترکتم رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله جنازة بین ایدینا و قطعتم أمرکم بینکم لم تستأمرونا و صنعتم بنا ما صنعتم و لم تروا لنا حقاً «من هیچ به یاد ندارم گروهی را که حضورشان و برخوردشان از شما زشت تر باشد! شما جنازه رسول خدا صلی اللّه علیه وآله را بر روی دست ما گذاردید و امر امارت را خودتان در میان خود بریدید و قاطعانه تحکیم نمودید بدون آنکه از ما امیری بخواهید (و یا با ما در این امر مشورت

نمائید) و با ما این گونه عمل کردید که کردید و حقی برای ما ندیدید.»

